

بازپژوهی مفهوم سفاقت و اقسام آن در فقه

۱- رضا مولایی اصل، دانش آموخته کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران.

۲- زهره حاجیان فروشانی. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول). z.hajian@scu.ac.ir

۳- محمد رضا حمیدی، دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران. M.hamidi@scu.ac.ir

چکیده.

مقوله‌ی رشد در کنار مقولات «عقل» و «بلوغ» ارکان سه‌گانه‌ی «اهلیت استیفا» را تشکیل می‌دهد و از این رو از کلیدی‌ترین مفاهیم فقهی و حقوقی در زمینه‌ی مسائل مالی به شمار می‌آید؛ بر این اساس، سفاقت از جمله عناوینی است که با تحقق آن، امکان تصرفات مالی افراد با محدودیت روبرو می‌شود. با این حال، اصطلاح سفاقت به رغم آنکه در ظاهر مفهومی روشن می‌نماید، دارای ابهامات فراوانی بوده و از این رو تعیین و دسته‌بندی مصادیق خارجی آن نیز با مشکلاتی روبروست؛ نوشتار پیش‌رو می‌کوشد ضمن بازپژوهی لغوی اصطلاح سفاقت و شناسایی ارکان تحقق آن و با تأکید بر وجه تخصصی این اصطلاح، پیچیدگی‌های اساسی در این زمینه را تبیین نموده و پس از ارائه‌ی دسته‌بندی قابل قبولی از اصناف آن، ابهامات و اشکالات را حل و فصل نماید. در این رابطه، توجه نویسندگان به این نکات معطوف است که اولاً سفاقت مقوله‌ای عدمی است، که تعریف آن از نقض ارکان و مقومات مفهوم رشد به دست می‌آید؛ و ثانیاً با عنایت به مصادیق عینی و خارجی این عنوان، میتوان منشأ بروز آن را به طور کلی در سه دسته صباوت، بلاهت و عدم مبالاة جویا شد. از مهم‌ترین ره‌آوردهای چنین نگرشی، قابلیت محدود نمودن تصرفات تبذیری افرادی است که عرفاً یا قانوناً به عنوان سفیه شناخته نمی‌شوند. همچنین نظر مختار در این نوشتار، راه را بر بازنگری در بسیاری از احکام مربوط به سفیه از جمله ولایت بر سفیه، وکالت سفیه در معاملات و ضمانت اجرای معاملات سفیه باز می‌کند.

کلمات کلیدی: سفیه، سفیه، رشد، اهلیت، تصرفات مالی.

بخش مهمی از مسائل فقهی، به مسئله‌ی گستره‌ی اختیارات افراد در تصرفات مالی اختصاص دارد؛ بخشی از محدودیت‌های افراد در این زمینه بازگشت به حالاتی دارند که از آنها با عنوان «سفاهت» یاد می‌شود و در مقابل آن، مفهوم «رشد» قرار دارد و می‌توان تقابل این دو را از باب عدم و ملکه دانست؛ بدین بیان که هرگاه فردی عاری از ملکه‌ی رشد باشد، ناگزیر سفیه خواهد بود. بدیهی است که در چنین مقولاتی، ابهام مفهومی در هر یک موجب ابهام در مفهوم دیگر نیز خواهد شد؛ همچنان که تبیین یکی از آنها به ابهام‌زدایی از مفهوم دیگر خواهد انجامید؛ ضرورت روشن‌سازی چنین مفاهیم بنیادینی بر پژوهشگران عرصه‌ی فقه و حقوق پوشیده نیست؛ در عین حال، تبیین مفهوم سفاهت (و به تبع آن مفهوم رشد) از جهات مختلف دشواری‌های خاص خود را دارد. از جمله آنکه این مفهوم، اگرچه خاستگاه عرفی دارد اما نزد متخصصان فقه نیز معنایی اصطلاحی یافته که فقها در خصوص ارکان همین معنای اصطلاحی نیز هم‌داستان نیستند. همچنان که عبارات آنان نیز خالی از پیچیدگی نبوده و گاه موجبات بدفهمی را نیز فراهم آورده است. مسئله‌ی این نوشتار، ابهام‌زدایی از مفهوم سفاهت و تحقیق پیرامون ارکان اصلی تشکیل‌دهنده‌ی آنست؛ در ادامه نیز به فواید و ثمرات عملی قائل شدن به نظر مختار اشاره خواهد شد. به منظور دقیق‌تر شدن این مفهوم‌شناسی، نخست ریشه‌ی لغوی این مفهوم مورد بررسی دقیق قرار خواهد گرفت؛ سپس گفتار فقها در این زمینه تبیین شده و نظر مختار به صورت مستدل انتخاب خواهد شد.

پیشینه موضوع مورد پژوهش:

عمده نوشته‌ها در مبحث رشد و سفه از نوع فعالیت‌های پژوهشی و مسئله‌محور نیستند؛ بلکه اغلب به صورت دایرة المعارفی به ذکر پاره‌ای از اهم احکام این حوزه پرداخته‌اند. صرف نظر از این گونه مکتوبات که شأن علمی-ترویجی دارند، سایر آن‌ها را میتوان به دو دسته کلی تقسیم کرد: دسته نخست پژوهش‌های خاص فقهی‌اند که به صورت مسئله‌محور، آرای خاص و نظرات پیرامون مبحث مورد نظر را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهند. برای مثال پژوهش‌هایی در باب احکام نکاح و وصیت سفیه از این قبیل‌اند. و دسته دوم پژوهش‌هایی بین رشته‌ای هستند که به مطالعه عناوین خاص فقهی-حقوقی و نسبت آن‌ها با انواع بیماری‌ها و اختلالات مغزی و روانی که در علوم پزشکی مطرحند، می‌پردازند.

به عقیده نگارندگان، خلأ مطالعات پیشین در این است که عمده پژوهشگران با اخذ نظر مشهور فقها در تعریف مفاهیم رشد و سفه، خود به نحو مبسوط به مفهوم‌شناسی فقهی آن‌ها نپرداخته و یکسره به سراغ مسایل ثانویه رفته‌اند. گویی که مفاهیم مذکور هیچگونه ابهامی ندارند و به وضوح حدود و ثغور آن‌ها مشخص است؛ حال آن که از قضا بسیاری از مسایل و معضلات فقهی این باب، منبعث از همین عدم وضوح است. بنابر این، مطالعه مفهوم‌شناسانه سفاهت، منطقاً بر پژوهش‌های فوق مقدم می‌باشد؛ و چه بسا با ابهام‌زدایی از حدود و ثغور

مفهومی این عنوان، بسیاری از مسایل فقهی پیرامون آن نیز مرتفع شوند. همچنان که این مطالعه موجب آن می‌شود که مسیر مطالعات تطبیقی و میان رشته‌ای فقهی-پزشکی نیز هموارتر گردد. و اما در این میان، تعداد انگشت‌شماری پژوهش با موضوع مشابه به اثر حاضر یافت می‌شود که ذیلاً فهرست شده و به محتوای آن‌ها اشاره می‌شود.

- «پژوهش فقهی؛ رشد و سفه»: (نشریه پژوهش‌های فقهی تا اجتهاد، تابستان ۱۳۹۱، سال اول، پیش شماره ۳، صص ۶۹-۸۳، مصطفی منتظری شاهرودی)

نویسنده در این اثر ابتدا معنای لغوی این دو مفهوم را ذکر می‌کند و بعد به اختصار سراغ معنای آن در آیات و روایات رفته و سپس نظرات فقها را بیان می‌دارد؛ و مدعی آن است که در این موارد نیز همان معنای لغوی و عرفی مد نظر است؛ و بر همین اساس، به عقیده او رشد و سفه اختصاصی به امور مالی ندارد؛ بلکه در همه شؤون زندگی مصداق دارد؛ ولی از آن جهت که فقط در امور مالی دارای احکام خاص شرعی‌اند، در دانش فقه نیز صرفاً از همین نوع سخن به میان آمده.

*کاستی این پژوهش در آن است که اولاً ارجاع این دست از مفاهیم به عرف عام، با در نظر گرفتن اختلاف دیدگاه عوام در تطبیق مصادیق و تخصیصی بودن این عناوین، راه صوابی نیست و عملاً مشکلی را حل نمی‌کند. ثانیاً در این پژوهش نسبت سفاهت با برخی مفاهیم خویشاوند همچون تبذیر و ضعف مشخص نشده است. حال آن که در پاره‌ای از روایات از لفظ مبذّر یا ضعیف نام برده شده و فقها آن را به همان سفیه معنا کرده‌اند.

- «حوزه معنایی سفه و سفیه در قرآن و حدیث»: (منتشره در همایش ملی واژه‌پژوهی در علوم اسلامی، سال ۱۳۹۵، رحمان عشریه و مهین بیرانوند)

در مقاله همایشی فوق، سفاهت از منظر قرآن و روایات به دو ساخت سفاهت در اعتقاد و سفاهت در رفتار تقسیم می‌شود. انکار نبوت، کفر، نفاق و نکول در برابر احکام الهی از موارد و مصادیق سفاهت اعتقادی نام برده می‌شود. و سپس از سفاهت رفتاری که همان سفاهت فقهی است، یاد شده و به احکام آن اشاره می‌شود و در پایان نیز به زمینه‌ها و نشانه‌های سفاهت اعتقادی اشاره می‌شود.

- «تحلیل مفهوم سفاهت از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی»: (منتشر شده در کنفرانس ملی هزاره سوم و علوم انسانی، اسفند ۱۳۹۶، زینب زارع و دیگران)

در این مقاله همایشی - که فاقد هرگونه مسئله‌پژوهی خاص است - ابتدا به معناشناسی سفاهت و رشد در لغت، فقه و حقوق مدنی پرداخته می‌شود؛ و سپس پاره‌ای از احکام این حوزه همچون: نقش حاکم در حجر سفیه و کیفیت اعمال حقوقی شخص غیر رشید را به نحو اجمالی بیان می‌دارد.

- «سفاهت از مقیاس‌گذاری فقهی - حقوقی تا معیارهای روان شناختی»: (مجله فقه پزشکی، سال ۱۴۰۰، دوره سیزدهم، شماره چهل و سوم، محمدباقر عامری‌نیا و علی پور جواهری)

این نوشتار، که پژوهشی میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود، به دنبال آن است تا مقیاس‌ها و شاخصه‌هایی که فقها برای شخص سفیه برشمرده‌اند را بر علوم تجربی و به ویژه روان‌شناسی عرضه بدارد و با استمداد از یافته‌های این علوم در بازتعریف این مفهوم بکوشد. و در همین راستا، چهار مقیاس کم‌عقلی، فقدان عقل معاش، عدم بلوغ جسمی و رفتار غیر عقلایی را از قول فقها فهرست می‌کند؛ و در ادامه نیز با توضیح واژگانی نظیر هوش و رشد از منظر روان‌شناسی در پایان به این نتیجه می‌رسد که سفاهت فقهی به گونه‌ای به هوش هیجانی افراد مرتبط است و نحوه اعتبار از رشد و سفه را وابسته به آزمون‌های سنجشی ناظر به هوش هیجانی می‌داند.

- «واکاوی واژه سفیه در آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...» (فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات تفسیری، سال هشتم، بهار ۱۳۹۶، شماره ۲۹، صص ۵۳-۶۶، سکینه آخوند)

در اثر پژوهشی مزبور، نویسنده پس از ذکر آیه شریفه فوق که حکم روشنی دارد، به منظور شناسایی مصداق واژه سفیه به سراغ تفاسیر ذیل این آیه رفته است؛ و مجموعاً به چهار قول اشاره می‌کند. عده‌ای مصداق آن را یتیم دانستند؛ برخی زنان و کودکان و بعضی زنان را به تنهایی مصداق لفظ سفیه در این آیه می‌دانند. اما پژوهشگر به قول چهارم در این مسئله متمایل شده و آن را تقویت می‌کند. وی پس از نقد آرای فوق، و ضمن بیان این نکته که قول دوم و سوم به دلیل تفسیر تبعیض‌آمیز از آیه، زمینه طعن به قرآن را فراهم می‌آورد، و با توجه به استعمالات دیگر سفیه در آیات و روایات، عموم کسانی که اموالشان را در مصارف غیر صحیح خرج می‌کنند را مصداق عنوان سفیه مندرج در آیه فوق می‌داند.

۱- "سفیه" و "سفاهت" در لغت

واژه "سفیه" بر وزن فَعِيل، صفت مشبّه از مادّه (س ف ه) است. از این مادّه سه مصدر سَفِهَ، سَفَاهَهُ و سَفَاهَ استعمال شده (فراهیدی، ۱۴۰۹ هـ. ق، ج ۴، ص ۹ زمخشری، ۱۳۹۹ هـ. ق، ص ۲۹۹؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۹۷) که مورد نخست از این سه، صرفاً به باب فَعَلَ - يَفْعَلُ (سفیه - یسفّه) اختصاص دارد (جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۲۲۳۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ ق، ج ۱، ص ۲۷۹)؛ ولی دو مصدر دیگر، علاوه بر باب مذکور، برای باب فَعُلَ - يَفْعُلُ (سفّه - یسفّه) نیز کاربرد دارند (جوهری، ۱۴۰۴ ق، ج ۶، ص ۲۲۳۵؛ شرتونی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۶۸۰). برخی از لغت‌شناسان برای این مادّه مصدر سَفَّهَ را نیز در نظر گرفته‌اند که از آن، دو باب فَعَلَ - يَفْعَلُ (سفّه - یسفّه) و فَعُلَ - يَفْعُلُ (سفّه - یسفّه) (شرتونی، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۶۸۰) اشتقاق می‌شود.

وابسته به فحوای کلام، کیفیت اسناد و نوع مسندالیه جمله، ممکن است از استعمال یک مادّه معانی متفاوتی اراده شود؛ ولی در اغلب این موارد، عنصر یا عناصر معنایی مشترکی وجود دارد که همچون نخ تسبیح در استعمالات گوناگون ثابت می‌ماند. در برخی از کتب لغت کلاسیک، اگرچه ممکن است برای یک واژه معانی مختلفی ذکر شود، ولی برای اشاره به عناصر پیش گفته معمولاً از کلیدواژه "اصل مادّه" استفاده می‌شود. تذکر

این نکته از آن جهت الزامی است که آنچه در ادامه تحت عنوان معانی این ماده بیان خواهد شد، با آنچه اصل آن نامیده می‌شود، مشتبه و مختلط نشود. معنای یک لفظ را باید در جمله و یا در کاربرد اکثری آن پیگیری نمود، ولی اصل ماده، آن وجه جمعی است که به صورت لابلشروط نسبت به ممیزات و مشخصات جملات گوناگون در همه آن‌ها به نحو مبهمی وجود دارد و اغلب از استعمالات قدیمی‌تر این ماده اقتباس می‌شود.

در متن پیش رو ابتدا به بررسی اصل این ماده پرداخته و سپس معانی که برای آن مذکور است، بیان خواهد شد. این فارس درباره اصل این ماده می‌نویسد:

اصل این ماده در معنای خفت و سخافت بیان شده و سغه نیز به معنای ضد حلم آمده (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۷۹) بر همین اساس سغیه خفیف العقل معنا می‌شود (ازهری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۸۱). در برخی کتب در معنای این واژه، «نزق» نیز به «خفت» عطف شده است (ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۸۴۹). نزق در لغت مترادف خفت بیان شده و از این رو عطف این دو بر یکدیگر عطف تفسیری - تأکیدی است؛ چنانچه خود ابن درید نیز در جای جای کتاب خود این دو واژه را در کنار هم ذکر نموده و از آن‌ها یک معنا را اراده کرده است (ابن درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۶۸۶ و ص ۹۴۱ ص ۱۱۱۴) فیومی نیز همین اصل را پذیرفته (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۷۹). بسیاری از لغت‌شناسان دیگر نیز خفت را اصل ماده سغه می‌دانند؛ با این تفاوت که حرکت را نیز ضمیمه آن می‌کنند (جوهری، «الصّاح»، ج ۶، ص ۲۲۳۴؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۹۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۴۴).

در این بین، صاحب بن عباد، اضطراب و منازعه را اصل این ماده می‌داند و بر این نکته تأکید می‌ورزد که اصل این ماده - که همان اضطراب و منازعه باشد - در هر موردی به فراخور حال تغییر شکل می‌دهد و به تناسب آن معنا می‌شود و از همین روی در مثال «قَرَارَةٌ تَسْقَهُتُ قَرَارًا» «تسقهت» به معنای «تهدمت» آمده است (صاحب ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۱۶).

خلاصه آنکه در باب اصل این ماده سه نظر مطرح است: خفت و سخافت، خفت و حرکت، اضطراب و منازعه. اما نظر مختار آن است که هم‌رأی با اکثریت لغویون، اصل این ماده را به معنای خفت، سبکی و سستی در نظر بگیریم. علت آن که برخی حرکت و یا اضطراب را اصل آن دانسته‌اند، توجه ایشان به مثال «تسقهت الريح الغصون» بوده است که گویا هم به لحاظ قدمت و هم به لحاظ کثرت استعمال، نسبت به کاربردهای دیگر این لفظ از اصالت بیشتری برخوردار است. منتها اگر نیک بنگریم، در همین مثال نیز، اصل مختار - که همان خفت باشد - به روشنی به چشم می‌آید؛ چراکه وزش باد معمولاً منجر به ریزش برگ درختان و در نتیجه سبکی شاخه‌ها می‌شود. مضافاً به این که خود تحرک و این سو به آن سو رفتن شاخه‌ها نیز تصویری از سخافت و سستی آن‌ها را به ذهن متبادر می‌کند؛ همچنانکه ازهری در ادامه متنی که از او ذکر شد، مثال مورد بحث را نیز از مصادیق معنای خفت برمی‌شمرد (ازهری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۸۱).

شایسته است متذکر شویم که مادهٔ سفه در مثال‌های گوناگون و اسنادهای متفاوت، طبعاً معانی مختلفی را افاده می‌دهد؛ آنچه در سطور آتی نقل خواهد شد، همهٔ استعمال‌های این ماده نیست؛ بلکه صرفاً موارد اسناد آن به حالات و رفتارهای بشری مد نظر است. به عبارتی دیگر، معنایی از سفه را مورد بررسی قرار خواهیم داد که به موضوع مورد بحث مربوط باشد، نه همهٔ استعمال‌های و معانی آن را.

و اما دربارهٔ معانی این ماده، شایسته آن است که ابتدا توضیحاتی بیان شده و سپس در قالب مثال بحث را پی بگیریم. نظر به اینکه باب «فعل - یفعل» از هر ماده‌ای همواره لازم است، سفاقت اگر به چنین بایی برده شود، همیشه به شکل «سفه الرجل» به معنای صار سفيهاً خواهد بود. اما باب فعل از این ماده می‌تواند لازم باشد (مثل سفه الرجل: صار سفيهاً) یا اینکه متعدی؛ در صورت متعدی بودن نیز، مفعول به آن چند صورت دارد: ۱. «سفیهت نصیبی»؛ که به معنای نسیان و فراموشی است؛ یعنی نسیت نصیبی (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۹۹). ۲. «سفه الحق»؛ اغلب آن را به معنای جهل گرفته‌اند؛ ولی به ظاهر ممکن است از آن معنای استخفاف و کوچک شمردن حق را نیز برداشت نمود (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۴۹۸). ۳. «سفه حلمه»؛ بردباری یا عقلش سبک و کاسته شد. ۴. «سفه رأیه»؛ إذا جهله و كان رأيه مضطرباً لا استقامته له. (ازهری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۸۲). ۴. «سفه نفسه»؛ جانش را به سفاقت واداشت. در این مورد اخیر، عده‌ای از قایلین به نظریهٔ تأویل، سفه را به معنی أهلك دانسته؛ پاره‌ای آن را خسر معنا کرده و برخی دیگر، از آن معنای سقه و بعضی جهل را استنباط نمودند. در مقابل، گروهی دیگر آن را به همان شکل لازم خود (صار سفيهاً) در نظر داشته و با توجیهات نحوی، فاعل حقیقی فعل را خود نفس می‌دانند. و برخی دیگر نیز قایل به حذف حرف جرّ «فی» که قبل از "نفسه" واقع بوده، هستند؛ سفه نفسه، ای: فی نفسه، ای: صار سفيهاً. (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۴۵)

بنا بر آنچه گفته شد، مراد از "سفيه" می‌تواند سفيه الرأى، سفيه الحق، سفيه الحلم و سفيه العقل باشد؛ که با ملاحظهٔ عنصر خطا و جهالتی که در همهٔ آن‌ها نهفته است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۹)، باید هر کدام را به تناسب معنا کنیم. ولی هرگاه به صورت مطلق گفته شود "سفيه"، معمولاً مراد از آن سفيه العقل است و

۱- استعمال دیگری از سفه در قالب فعل لازم وجود دارد که به معنی "شغل" می‌باشد؛ سفیهت أو سفیت: كلاهما شغل أو شغل (ابن منظور، همان). این احتمال وجود دارد که این معنا با معنی نسیان در مثال مذکور از یک باب باشند؛ چراکه مادهٔ "شغل" هرگاه با "عن" متعدی شود، به معنای غفلت و فراموشی از امر متعلق به است.

۲. قال (صلی الله علیه): «الکبر أن تسفه الحق، و تعبط الناس»؛ معناه أن تجهل الحق فلا تراه حقاً، و الله أعلم. (ازهری، ۱۴۰۱ق، ج ۶، ص ۸۱)

۳. روایتی به این مضمون مطرح است که: «أما البغي من سفة الحق». اغلب لغویان آن را به شکل ضبط شدهٔ اخیر خوانده و قبل از کلمهٔ "من" واژهٔ «فعل» را در تقدیر می‌گیرند؛ ولی زمخشری روایت را به صورت «من سفة الحق» خوانده و سفه را اسم مضاف می‌داند. ابن منظور بعد از این نقل می‌گوید: «و المعنى الاستخفاف بالحق و أن لا يراه على ما هو عليه من الرُحمان و الرزاة».

اشاره به شخصی دارد که از طبقهٔ انسان‌های عادی پایین‌تر بوده و در نوع گفتار و کردار خود از حالت متعارف خارج است و به نحو استخفاف یافته‌ای رفتار می‌کند.

۲- "سفاهت" در اصطلاح خاص فقهی

همان گونه که سابقاً بیان شد، سفاهت فقهی مفهومی عدمی است که در تقابل با مفهوم رشد قرار دارد. از این رو، و از باب "تعرف الاشياء بأضدادها" در مبحث حاضر، مفاهیم رشد و سفه به نحو توأمان مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

در مختصرترین تعریفی که از رشد وجود دارد، از آن به «الصّلاح فی المال» (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۵۳۵) یا «إصلاح المال» (فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۸۱) یاد شده و مبتنی بر آن، شخص رشید نیز «مصلحاً لماله» معرفی گشته است. شیخ طوسی و عده‌ای دیگر از فقها، به تعریف فوق، عبارت «عدلاً فی دینه» را نیز می‌افزایند؛ و رشد را مقوله‌ای مرکب از دو رکن می‌دانند که تا هر دو حاصل نشود، حجر شخص محجور ادامه می‌یابد (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۳؛ ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵۲).

عده‌ای دیگر نیز به تعریف نخست، عبارت «و عدم صرفه فی وجه غیر لائق بحاله فی نظر العقلاء» را می‌افزایند (محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۹، ص ۱۹۴) که نباید آن را قیدی جداگانه و به غیر از آنچه بیان شد، دانست؛ این عبارت مازاد، درواقع به نحو توصیفی و توضیحی بر تعریف مختصر پیشین عطف گشته است.

همچنان که تعاریف مبسوط و مفصل دیگر از رشد را نیز باید تفسیری از همان «اصلاح المال» دانست و نه تعریفی متمایز و جداگانه از آن. چنانکه صاحب جواهر در توضیح عبارت محقق اول درمورد مفهوم رشد می‌نویسد:

«(و) علی کلّ حال ف(هو أن یکون مصلحاً لماله). و المراد باصلاح المال حفظه و الاعتناء بحاله، و عدم تبذیره و المبالاة به و نحو ذلک ممّا ینافیة الصرف بالأعمال التي لا تلیق بحاله.» (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۳۳۶).

همچنین علامه حلی، علی رغم اینکه در کتاب «تحریر الاحکام» خود، رشد را «الصّلاح فی المال» خوانده، در کتاب دیگرش «قواعد الاحکام»، مراد خویش را به نحو مبسوط‌تری بیان داشته و نوشته است: «و أمّا الرشد: فهو کیفیة نفسانیة تمنع من إفساد المال و صرفه فی غیر الوجوه اللائقة بأفعال العقلاء، و لا تعتبر العدالة.» (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۳۴).

در فراز پایانی این تعریف، تعریضی به رأی شیخ طوسی وجود دارد که علاوه بر اصلاح المال، عدالت را نیز از جملهٔ ارکان رشد می‌دانست. محقق کرکی در شرح خود بر قواعد، معتقد است که هر اصلاح مالی سبب بروز رشد نمی‌شود؛ بلکه کیفیت مذکور باید به نحو ملکه در نفس انسان راسخ شده باشد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۸۳). شهید ثانی نیز با تأکید بر همین مطلب مطلق اصلاح مال را حتی به کیفیتی که در تعریف پیشین علامه گذشت، موجب رشد نمی‌داند و معتقد است که حالت اصلاح باید به نحو ملکه متعسر الزوال در جان

مکلف تحقق یابد؛ و به همین منظور در مقام اختبار و احراز ملکه مزبور، عنصر تکرار و تکرر را نیز مورد نظر داشته و قایل است که به صرف مشاهده یک یا دوباره اصلاح، نمیتوان به رشد کسی حکم نمود. همچنین، در ادامه با توضیح بیشتری می‌گوید که منظور از اصلاح، صرف حفظ و مراقبت از مال و جلوگیری از افساد آن نیست؛ بلکه در مرتبه‌ای بالاتر، تحصیل معدوم و به عبارتی، توانایی انجام اقداماتی که نوعاً به افزایش مال می‌انجامد، نیز ضروری است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۴۸).

بنا بر این شهید ثانی، اصلاح المال را بر سه پایه استوار می‌سازد:

۱. حفظ و مراقبت از مال موجود. ۲. تحصیل معدوم به وجه متعارف. ۳. عدم افساد و صرف آن در اموری که لایق شأن او نیست.

بنابر این دیدگاه، که صاحب مناهل نیز آن را اقرب می‌داند (طباطبایی، «کتاب المناهل»، ص ۹۶)، اگر کسی در مراقبت از اموالش موفق باشد و آن‌ها را نیز در مصارف غیر عقلانی و حتی مصارف غیر ملائم با شأن خویش مصرف نکند، ولی توانایی انجام معامله به قصد مغاینه و تحصیل معدوم را نداشته باشد، باز سفیه شمرده شده و محجور خواهد بود.

با توجه به همین مبنا، عده‌ای چنان راه افراط را در پیش گرفته که معتقدند به منظور اختبار از رشد کودکان تازه بالغ، تنها شیوه مطلوب آن است که ایشان را در تجارت و صنعت پدران‌شان گماشته و سپس نوع تصرفاتشان ملاحظه گردد.

برخی دیگر از فقها، ضمن اعتراض به رأی شهید ثانی، تحصیل معدوم را بی‌ارتباط به مقوله اصلاح مال و رشد دانسته و قاطعانه بیان می‌دارند که آن چه در حصول رشد شرط می‌باشد، صرفاً محافظت بر مال موجود و عدم صرف آن در مصارف غیر عقلانی است (محقق اردبیلی، بی‌تا، زبدة البیان فی أحكام القرآن، ص ۴۸۱)؛ وی در ادامه همان مطلب، مرقوم داشته که ملکه بودن وصف مذکور نیز لازم نمی‌باشد؛ که به عقیده نگارنده، بر خلاف ظاهر عبارت، باید آن را اشاره‌ای به بی‌اعتباری عنصر تکرار در مقام احراز اصل ملکه حمل نمود. او در شرح ارشاد خود با بیانی رساتر (بی‌اعتباری عنصر تکرار در مقام احراز اصل ملکه) برداشت مذکور صحه می‌گذارد (محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، ص ۱۹۴).

برخی فقها معتقدند که اساساً نیازی به درج چنین قیدی در تعریف رشد وجود ندارد؛ چه اینکه هر کسی که وصف مذکور را به کیفیتی که موجب اصلاح مال است، تعریف می‌کند، قطعاً مراد او، بیان صفت لازم و غیر مفارق اشخاص است؛ و قطعاً اگر توسط شخصی اصلاح مال به صورت اتفاقی رخ دهد، هیچ کس او را رشید نمی‌داند (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۳۳۶).

در باب قیود مختلف در تعریف رشد، اختلاف نظر و ملاحظات متعددی در میان فقها وجود دارد که به نظر می‌آید بحث در ارتباط با آن‌ها ثمره بخصوصی ندارد. اغلب این تفاوت‌ها به ابراز تعریفی که ماهیتاً با دیگری مغایر باشد، ختم نمی‌شود و تقریباً می‌شود جوهره همه آن‌ها را یکی دانست. تنها قیدی که در این عرصه سبب بروز اختلاف اساسی و مبنایی می‌شود، اشتراط عدالت در تحقق مفهوم رشد است، که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد. بنابراین، همه تعاریف از مقوله رشد را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

نخست، تعاریفی که رشد را صرفاً اصلاح مال به شیوه عقلای می‌دانند و اکثریت قریب به اتفاق فقها را حامی آن می‌یابیم.

و **دسته دیگر،** تعاریفی است که مضاف بر ضرورت عقلایی بودن رفتارهای فرد در حوزه مسایل مالی، سخن از عدالت او نیز به میان می‌آورند. تنها تعداد محدودی از فقها، و اغلب از جمعیت قدمای ایشان به دسته دوم از تعاریف گرایش داشته‌اند؛ که از مهم‌ترین ایشان می‌توان به شیخ طوسی، سید ابن زهره و قطب راوندی اشاره کرد (شیخ طوسی، «الخلاف»، ج ۳، ص ۲۸۳ - شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۸۴؛ ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵۲؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۷۳).

سخن از اشتراط عدالت اگرچه در بدو امر و ظاهر ادله موافقینش مطلبی سخیف و بی‌مبنا جلوه می‌کند و به عقیده صاحب جواهر از جمله مزخرفات می‌ماند (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۳۳۷) ولی از آن رو که بحث‌های مبسوطی را در کتب فقهی به خود اختصاص داده، قابل توجه است. محقق اردبیلی اشکالات و ایرادات اساسی به این مبنا وارد نموده است (محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفایده و البرهان، ج ۹، صص ۱۹۵-۱۹۹) به گونه‌ای که عملاً پس از او این نظریه از تاریخ فقه رخت برمی‌بندد. البته سید جواد عاملی در «مفتاح الکرامه» سعی وافری نموده تا مجدد به نظریه مزبور اعتبار بخشد و از رأی شیخ طوسی دفاع کند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، صص ۴۵-۵۲)؛ صاحب جواهر این تلاش او را از مصادیق تضییع عمر دانسته و اساساً بحث پیرامون تبیین این مفهوم را که او کاملاً عرفی می‌داند، ناموجه می‌پندارد (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۳۳۷).

بنا به آنچه تا کنون گذشت، اگر رشد را "اصلاح المال" دانستیم و رشید را به "مصلح لماله" تعریف کردیم، نتیجتاً سفیه نیز "مبذر لماله" خواهد بود. و چنانچه هم‌رأی با شیخ طوسی، رشید را "مصلح لماله و عدلاً فی دینه" خواندیم، سفیه نیز کسی است که به نحو مانع الخلو یا در مال خود مصلح نیست و یا در دینش عادل نیست. به هر حال، هر تعریفی از رشد را که برگزیدیم، نقطه مقابل و نقض ارکان آن، سفاهت خواهد بود. «مفتاح الکرامه»، ذیل تعریف علامه از سفیه (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۳۷) با اشاره به تعاریف مشابه دیگر و ارکان مأخوذ در آن‌ها مینویسد: «کان السفه عبارة عن الملكة التي يترتب عليها اضرار تلك الامور».

(حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۱۲۹). در باب تعریف "سفیه" و مقوله "سفاهت" نیز، عیناً از همان جنس اختلافاتی که در مورد مفهوم رشد به آن‌ها اشاره شد، به چشم می‌خورد. برای نمونه شیخ یوسف بحرانی قایل است که در بروز حالت سفاهت، ملکه بودن آن معتبر نیست (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۳۷).

در مباحث پیش رو، سعی بر آن شده است که از شیوه ملال‌آور مرسوم در ارائه تعاریف و مسایل لاینحل تکراری فاصله گرفته زوایای نهان و مسایلی که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، بررسی شوند. لذا، پس از طرح این تعاریف به عنوان مقدمه بحث، در ادامه ذیل چند مطلب، نظر منتخب و فروع مربوط به آن تشریح خواهد شد.

۳- تخصصی یا عرفی بودن مفاهیم رشد و سفاقت.

شکی نیست در این که مفاهیم رشد و سفه واجد حقیقت شرعیه نیستند؛ و در ادله نقلی مربوطه نیز برای آن‌ها تفسیری غیر از آن چه مخاطب عامی و ملتفت به عرف و لغت برداشت می‌کند، عنوان نشده است. با این حال، سؤال مهم آن است که آیا مفاهیم مذکور در دانش فقه نیز واجد همان حیثیت عرفی و عوامانه خود هستند یا اینکه توسط متخصصین این علم - که فقها باشند - تعریفی منحصر و متمایز از عرف و لغت از آن‌ها شکل گرفته است؟ به عبارتی دیگر، مرجع در تشخیص معنای رشد و سفه آیا عرف عام است یا عرف خاص فقها؟ بدیهی است که رشد و سفه طبق دیدگاه شیخ طوسی و پیروانش که عدالت را به عنوان عنصری کلیدی در تعاریف خود لحاظ می‌کردند، لاجرم و قهراً واجد جنبه تخصصی و متمایز از تعریف عامیانه هستند. اما طبق دیدگاه اغلب فقها که از اشتراط عدالت سخن به میان نیاورده‌اند، این امر تا حدودی مبهم و قابل تأمل است.

برخی از فقها (مراغی، ۱۴۱۷ق، «العناوین الفقهیه»، ج ۲، ص ۷۳۷) و بعضی از پژوهشگران (منتظری شاهرودی، ۱۳۹۱ش) این مفاهیم را یکسره مفاهیم عرفی دانسته و قایلند که در علم فقه چیزی متمایز از برداشت عرفی در مقام تحدید آن‌ها بیان نشده است. صاحب جواهر ارائه تعریف از این گونه مفاهیم را از جمله وظایف فقیه برنمی‌شمرد و به همین جهت، اطناب و تطویل که از ناحیه برخی در این امر صورت پذیرفته را مذموم می‌دارد (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱۳، ص ۳۳۶).

به نظر می‌رسد تخصصی بودن مفاهیم فوق، یا به عبارتی اصطلاحی بودن آن‌ها امری روشن است، و به سادگی تصدیق و تأیید می‌شود. آن چه سبب ابهام و شاید اشتباه از سوی برخی شده است، قرابت زیاد معنای اصلاحی آن‌ها به معنای لغوی و همچنین اختلاط میان مقام تعریف یک مفهوم و ساحت تطبیق آن است؛ رشد و سفه از جمله مفاهیم تخصصی و دارای تحدید فنی و خاص هستند؛ ولی تعیین مصادیق و موضوعات مأخوذ در تعریف آن‌ها به عرف عام حواله داده می‌شود. برای مثال، اینکه رشد را "اصلاح المال" بدانیم، قطعاً به واسطه محدود و مضیق ساختن آن به امور مالی، از معنای لغوی و فهم متعارف عرفی آن عدول نموده و اصطلاحی خاص جعل کرده‌ایم؛ اما اینکه مصداق اصلاح مال در هر زمان و وابسته به هر نوع مالی چگونه است؟ در اینجا محتاج به نظرخواهی از عرف عام هستیم؛ و اگر فقیهی اقدام به ابراز عقیده کند، نظر او نه به عنوان نظر خبره و کارشناس فن، بلکه به عنوان فردی از افراد عرف و جامعه، مسموع است.

در مباحث سابق گذشت که رشد و سفه از حیث لغت و مواضع گوناگون استعمال آن‌ها، معنای عامی دارند که با توجه به سیاق کلام، مورد هر کدام مشخص می‌شود. بخشی از عمومیت معنای آن دو ناشی از اضافی بودن این اوصاف است که در زمان واحد میتوان یک شخص را از حیثی و به نسبت چیزی رشید دانست و از حیثی متفاوت و در نسبت با چیزی دیگر او را متصف به رشد ندانست (طباطبایی، «کتاب المناهل»، ص ۹۰)؛ بر این اساس رشد و سفه در علم فقه حیثیتی خاص از رشد و سفه عرفی را مدّ نظر دارد و از این رو با آن متفاوت است. همانند واژگانی چون «برائت» و «حجت» در دانش اصول یا «وثاقت» و «ضعف» در دانش رجال، که علی رغم قرابت به معنای لغوی خود، دارای وضع خاص و اصطلاح ویژه می‌باشند. محقق اردبیلی در دو مورد به قرابت

معنای فقهی این دو لفظ با معنای لغوی آن‌ها اشاره دارد، که به صورت ضمنی از پذیرش اصطلاحی بودن معنای آن‌ها حکایت دارد (محقق اردبیلی، بی‌تا، زبدة البیان فی احکام القرآن، ص ۴۸۷؛ همو، بی‌تا، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، ص ۱۹۴)؛ نراقی نیز در رابطه با همین بحث دو احتمال را مطرح می‌کند؛ یکی اینکه بگوییم سفیه در لغت و فقه هر دو به یک معناست؛ ولی آن که در فقه رواج یافته، سفیه خاص یا همان سفیه محجور است. دیگر اینکه قایل شویم از اساس دو اطلاق متفاوت داریم، یکی سفیه لغوی و دیگری سفیه خاص فقهی (نراقی، ۱۳۷۵ ش، ص ۵۲۵).

مطرح ساختن این دو احتمال ناشی از این است که وی سفیه عرفی را به نسبت سفیه فقهی مفهومی عام‌تر و گسترده‌تر لحاظ کرده و سفیه فقهی را یکی از افراد و اقسام آن می‌داند. در همین راستا، به تعبیری از برخی فقها برمی‌خوریم که مؤید این دیدگاه هستند. در پاره‌ای از متون، همواره لغت سفیه را مقرون و موصوف به وصف "محجور" یا "مبذّر" می‌یابیم؛ که احتمالاً وجه این اتّصاف آن است که ماتن، لفظ سفیه را در معنای لغوی خود استعمال کرده و می‌خواهد با قید تحجیر یا تبذیر، آن را به قسم خاصی محدود کند. این پندار، که رابطه سفیه عرفی با سفیه فقهی عام و خاص مطلق است، به علّت در نظر داشتن تنها یک قسم از اقسام سه‌گانه سفیه فقهی و غفلت از دو قسم دیگر است؛ به نظر می‌رسد درست‌تر آنست که نسبت سفیه فقهی و سفیه عرفی را باید عموم و خصوص من وجه دانست. وجه افتراق سفیه عرفی، انسان‌های کم‌خردی‌اند که از قضا در امور مالی، به نحو مناسب و لایق به شأنشان رفتار می‌کنند؛^۴ وجه افتراق سفیه فقهی، افراد واجد هوش نرمالی هستند که فاقد توانایی لازم برای تدبیر در امور مالی‌اند؛ و وجه اشتراک هر دو مورد نیز افراد کم‌خردی هستند که توانایی کنترل و تصرف عقلایی در اموال را ندارند.

۴- پدیدارشناسی موجود از سفاهت و اقسام آن

سفه، طبق دیدگاه رایج فقها به دو دسته: ۱. سفه اصلی یا متصل به صغر، و ۲. سفه عارضی یا طاری تقسیم می‌شود. مراد از سفه اصلی، عدم رشدی است که در افراد تازه بالغ، از زمان کودکی تا بعد از آن تداوم یافته و باعث شده هنوز به مرتبه کمال عقل نرسیده باشند. این نوع از سفاهت را، سفاهت غیر مسبوق به رشد نیز می‌نامند. و سفاهت عارضی در مورد افرادی مطرح است که پس از بلوغ، رشید نیز گشته‌اند، ولی پس از آن و بنا به اسبابی از قبیل امراض دماغی یا بروز رفتارهای نامتعارف، سفاهت بر ایشان عارض گشته است. این نوع سفاهت را سفاهت مسبوق به رشد نیز نام می‌نهند.

تقسیم‌بندی فوق، چیزی نیست که در منابع و ادلّه فقهی بدان اشاره شده باشد. این تقسیم را با دقت در پدیده‌های عینی و مصادیق واقعی سفاهت در عالم خارج، فقها خود اقدام به طرح آن نموده‌اند. ثمره این تقسیم در تعیین نماینده حقوقی شخص سفیه خود را نمایان می‌سازد. جالب توجه است که در ادلّه منقول فقهی، هیچ

^۴. در قرابت با همین مضمون، میتوان به روایت عبد الله بن سلیمان اشاره کرد: قال: سمعت أبا عبد الله يقول: «إن الله سبحانه، جلّ و عزّ، وسّع في أرزاق الحمقى ليعتبر العقلاء و يعلموا أن الدنيا ليس ينال ما فيها بعمل و لا حيلة». (کلینی، «الکافی»، ج ۹، ص ۵۵۴).

اشاره‌ای به اینکه ولیّ شخص سفیه چه کسی باید باشد، نشده است؛ و از این رو، پیرامون این مسئله نیز همچون عمده‌مسائیل مربوط به سفیه - که فاقد نصّ و دلیل خاص هستند - اختلاف نظرهای بسیاری صورت گرفته است. عده‌ای ولایت بر اموال او را در هر دو قسم فوق، بر عهده حاکم و از شوّون وی می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۸۶؛ علّامه حلّی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴؛ محقق حلّی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۳۵۴) و برخی که قولشان رواج یافته، ولایت بر سفیه متّصل به صغر را متعلّق به ولیّ قهری و ولایت بر سفیه عارضی را از وظایف حاکم برمی‌شمارند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۹۷؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۶۲؛ محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، ص ۲۳۱ و ۲۳۶)؛ در این رابطه، تکلیف قسم اوّل را از طریق استصحاب ولایت پدر بر کودک نابالغ خود مشخص ساخته‌اند؛ و قسم دوم را نیز به دلیل رفع ولایت از او به سبب رشد و بلوغ، از جمله مصادیق «الحاکم ولیّ من لا ولیّ له» دانسته‌اند.

۵- پدیدارشناسی پیشنهادی از سفاهت و اقسام آن

تقسیم پیش‌گفته بیانگر آن است که حتّی اگر در یک مسئله دلیل خاصی وجود نداشت، می‌توان با تأمل در موضوع و تفریع و تنويع آن، با توجّه به عمومات و مبانی کلی حاکم بر فقه، برای هر قسمی حکمی متناسب استخراج و استنباط نمود. نگارنده با عنایت به همین مطلب، و از آن رو که برای تقسیم مذکور در میان احکام گوناگون مربوط به سفیه، فایده‌چندانی نیافت، اقدام به طرح تقسیم جدیدی بر اساس منشاء سفاهت نموده است؛ در این تقسیم‌بندی، سه‌گونه سفاهت را می‌توان معرفی نمود

۵-۱. **سفاهت ناشی از صباوت:** این قسم از سفاهت، که تا حدودی بر سفه متّصل به صغر قابل تطبیق است، درمورد افرادی مطرح می‌شود که به دلیل عدم رشد و تکامل به موقع، هنوز به مرتبه‌ای نرسیده‌اند که بتوان ایشان را بدون حمایت ولیّ و به نحو استقلالی متصرّف در اموال بدانیم. این گونه از سفاهت، ناشی از مشکلات دماغی و اختلالات ادراکی نیست؛ بلکه صرفاً به خاطر بلوغ جسمی زودرس یا حتّی تداوم روحیه کودکی و نوعی کندی و تأخیر در خروج از این مرحله است. از جمله ویژگی‌های این نوع از سفاهت این است که آن را نوعاً متوقّع الزوال می‌یابیم.

۵-۲. **سفاهت ناشی از بلاهت:** این قسم، ناظر به افرادی است که به دلیل اختلالات شناختی و نوعی امراض دماغی مادون جنون، توانایی درک و تشخیص صحیح و متناسب عقلایی را ندارند. در نتیجه در مقام عمل هم رفتار شایسته از خود بروز نمی‌دهند. سفاهت لغوی ناظر به این دسته می‌باشد؛ و مراد از سفیه در بسیاری از متون فقهی و حقوقی نیز، صرفاً این گونه خاص است. در بعضی موارد، ممکن است به جای واژه سفیه، به کلیدواژه‌های "ضعیف" یا "بله" بربخوریم، که به صورت ویژه اگر در امور مالی باشند، اغلب مراد از آن الفاظ، این قسم از سفاهت است. صاحب ریاض در برخی مطالب خود به این مسئله اشارت داشته است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۳۸).

در بعضی موارد که در کنار الفاظ ضعیف و ابله، لفظ سفیه نیز به عنوان قسیم و بدیل ذکر می‌شود، اغلب باید ضعیف را بر این قسم از سفیه تطبیق داد و سفیه را نیز بر دسته سوم (قسم آتی) این تقسیم‌بندی حمل نمود. در کتاب «تفسیر عیاشی»، ذیل تفسیر آیه ۲۸۲ سوره‌ی بقره^۵، موسوم به آیه املاء، از امام صادق (علیه السلام) منقول است: «السفيه شارب الخمر، و الضعيف الذی يأخذ واحداً بائنين» (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۱۵۵)؛^۶ در کتاب شریف «تهذیب» هم در مقام تفسیر همان آیه، از ایشان منقول است: «السفيه الذی يشتري الدرهم بأضعافه، و الضعيف الأبله» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۹ ص ۱۸۲).

۳-۵. سفاهت ناشی از عدم مبالات: مراد از این قسم، آن است که فردی از نظر شرایط هوشی و دماغی و میزان ادراک، به نقص و اختلالی دچار نباشد و واجد قوه تشخیص باشد، اما در عرصه عمل، فاقد جنبه تدبیر باشد. فقدان تدبیر در چنین اشخاصی می‌تواند معلول پدیده‌های مختلفی از قبیل عدم آموزش، ولخرجی و افراط در هزینه‌کردها، انحرافات اخلاقی، یا حتی شرایط خاص جسمی باشد.

توضیح آنکه «رشد» در بیان فقها مقوله‌ای دو رکنی است رکن نخست، آن که فرد بتواند منفعت و مضرت یا سود و زیان خویش را به درستی تشخیص دهد. و رکن دیگر، آن که پس از تشخیص صحیح و عقلایی، در مقام عمل نیز بتواند موضوع مورد نظر را به نیکی پیاده ساخته و به اصطلاح، آن را تدبیر کند. بنابراین، اگر در مقام عمل، از جانب کسی مرتباً و نوعاً نسبت به هنجارهای شرعی یا عقلایی بی‌مبالاتی صورت پذیرد، وی را نمی‌توان رشید دانست؛ اگرچه که منفعت و مضرت را به خوبی تشخیص دهد. برای مثال، فقها کسانی را که در مخارج خود از مسیر اعتدال خارج شده و البسه فاخر و مرکب خاصی که بالاتر از شأن ایشان است را خریداری می‌نمایند، سفیه قلمداد می‌کنند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۰۳).

مثال دیگری که برای این قسم از اقسام سفاهت میتوان بیان کرد، افرادی هستند که اموال خود را در مصارف محرم از قبیل شرب خمر و قمار و غیره، تبذیر می‌کنند. درمورد اینکه آیا محض مصرف نمودن مال در امر حرام، سبب حکم به حجر مبتنی بر سفاهت خواهد شد یا اینکه مصرف کذائی باید به حد افراط و تبذیر برسد، در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. شیخ طوسی که عدالت را در حصول رشد لازم می‌دانست، همچون همه فقهای دیگر در زمانی که فسق سبب تبذیر اموال در مصارف محرم شود، قاطعانه حکم به حجر می‌دهد (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۸۵؛ همو، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۷) اما درمورد فرد رشیدی که به فسق غیر

۵. فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا

۶. عیاشی در تفسیر خود روایت مزبور را به نقل از عبد الله ابن سنان و به شکل مرسل بیان نموده است؛ اما قرائن متعددی بر حجیت و صدور آن دلالت دارد. به طور کلی، ضعف ناشی از ارسال در روایات عیاشی، با توجه به عواملی چون توثیق قطعی مؤلف، جایگاه کتاب و اعتماد اصحاب به آن، و امکان بازیابی اسناد روایات در منابع دیگر و همچنین سازگاری و تأیید مضمون آن‌ها از طریق سنجش با آیات قرآن کریم قابل جبران است. مهم‌ترین مؤید اعتبار این روایت بخصوص نیز انعکاس و تأیید قطعی مضمون آن در جوامع حدیثی معتبر (کتاب اربعه) است. از جمله این تأییدات، روایت مذکور در متن به نقل از تهذیب است، که مرحوم مجلسی در روضة المتقین آن را الموثق بالصحيح می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱، ص ۶۵).

تبذیری مبتلا شود - اعمّ از فسقی که موجب مصرف استثنائی مال در امر حرام باشد یا غیر از آن، مانند غیبت و دروغ - می‌گوید احوط حکم به حجر چنین فردی است (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۸۹).^۷

با این حال، قاطبه فقها مصرف مال در امر حرام را صرفاً زمانی موجب سفاهت و محجوریت شخص می‌دانند که عمل وی عرفاً مصداق تبذیر باشد. یعنی اینکه اولاً بر عمل او هیچ نفع عقلایی مترتب نباشد و ثانیاً - چنانکه سابقاً نیز بیان شد - شخص مرتکب، به صورت مکرراً اقدام به انجام چنین اعمالی کند؛ به گونه‌ای که بتوان وی را واجد ملکه سفاهت دانست.

این نظر با آنچه در باب تعریف مفاهیم مورد نظر و عرفی یا تخصصی بودن آن‌ها گفته شد، سازگار است. پیش‌تر اشاره شد که رشد و سفه اگرچه مفاهیمی تخصصی‌اند، اما قیود آن بر طبق هنجارهای عرفی و عقلایی بنا نهاده شده و نه هنجارهای شرعی؛ از این رو، به صرف انجام معاملات حرام یا مصرف اموال در مقاصد نامشروع، نمی‌شود به سفاهت و محجوریت کسی حکم کرد؛ بلکه این احکام، دایر مدار مقوله تبذیر و مصرف افراط‌گونه در امور غیر عقلایی هستند.

به نظر می‌رسد مراد از سفیه مبتذر یا سفیه مفسدی که در برخی عبارات به عنوان قسیم فرد ضعیف یا ابله ذکر می‌شود، این قسم از سفاهت باشد. ابن حمزه در کتاب «الوسیلة» خود، درمورد اینکه ادای جزیه از عهده چه کسانی مرتفع شده است، شش دسته را نام برده که سفیه در عرض ابله قرار گرفته؛ (ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۲۰۴) اینکه وی ابله و سفیه مفسد را دو قسم مجزاً از این شش گروه معرفی نموده، گواه غیریت این دو است. گویی به غیر از صبی و مجنون (و عبد)، دو فرد دیگر را می‌توان به عنوان جماعت محجورین عنوان کرد؛ یکی شخص ابله است، که دچار ضعف شناختی می‌باشد و دیگری سفیه مفسدی که دچار ضعف کذائی نیست، ولی نوعاً اموالش را به افساد و تبذیر می‌کشد.

علامه حلی نیز در برخی عبارات خود از کلیدواژه «الضعیف فی عقله» یاد می‌کند و به وضوح آن را در برخی موارد همچون فرد سفیه می‌داند (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۳۳۷). به نظر می‌رسد مانعی نباشد از اینکه در عرض مفهوم سفاهت، اصطلاح ضعیف نیز در یک معنای خاص فقهی جعل شود؛ و مراد از آن، مفهومی اعمّ از سفاهت ناشی از بلاهت باشد. برای مثال: بر هر کسی که واجد امراض دماغی مادون جنون باشد، ضعیف اطلاق گردد؛ و چنانچه ضعف او در امور مالی مانع رشد شود، محجور نیز باشد. در این صورت، طبعاً سفاهت معنایی محدودتر از آنچه ابتدائاً گفته شد، خواهد داشت.

در تقارب با همین بحث، مصداق دیگری را نیز برخی فقها فرموده‌اند که موجب اختلاف بسیار و معرکه آرای متقابلی گشته است. از این مسئله تحت عنوان «مصداق سفه بودن مصرف اکثر اموال در امر خیر» یاد می‌شود؛ و توضیح آن، به این شرح است که: اگر کسی همه یا بخش معظم اموال خویش را در مقاصد خیر، از

^۷. همین امر که وی احتیاط نموده و قاطعانه حکم به سفاهت و حجر شخص فاسق نکرده، سبب شده عده‌ای با این ذهنیت که او عدالت را فقط ابتدائاً شرط رشد می‌داند و نه استدامه، بر وی خرده بگیرند و این مطلب را در منافات با مبنای اولیه او برشمارند. سید جواد عاملی در «مفتاح الکرامة» معتقد است که اغلب فقها در فهم این رأی شیخ طوسی و لوازم آن، دچار تسامح و تساهل شده‌اند و بر خلاف چیزی که ایشان می‌پندارند در رأی مزبور نه سخاقتی دیده می‌شود و نه منافاتی (حسینی عاملی، «مفتاح الکرامة»، ج ۱۶، صص ۴۵ - ۵۲).

قبیل انفاق و صدقه به مصرف برساند، به گونه‌ای که در معاش خویش دچار مشکل شود، آیا وی را باید سفیه دانست و متعاقباً حکم به حجر او نمود یا خیر؟

در این رابطه، برخی انجام چنین اقدامی را مطلقاً موجب سفاهت نمی‌دانند و در این رابطه، مضاف بر اصل «لا سرف فی الخیر و لا خیر فی السرف»، به برخی روایات و حکایات منقول از معصومین: تمسک می‌کنند. محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، صص ۲۰۰ - ۲۰۱) برخی دیگر، قایل به تفصیل شده و ملاک قضاوت را به عرف حواله می‌دهند؛ با این بیان که اگر عمل کذائی در شأن فرد بوده و افراطی صورت نگرفته، دلالتی بر سفاهت ندارد؛ ولی چنانچه با توجه به شخصیت فرد و میزان علم و تقوا و سایر سجایا و همچنین جایگاه اجتماعی او، عرف چنین عملی را برایش نپسندد و آن را افراط ارزیابی کند، این امر را نشانه سفاهت می‌داند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۰۸ - فاضل مقداد، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۸۱ - محقق سبزواری، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۵۸۴).

تحقیق این مسئله از موضوع نوشتار حاضر بیرون است؛ برای اطلاع بیشتر درمورد این فرع می‌توان به کتب فقهی مبسوط مانند (حسینی عاملی، «مفتاح الکرامه»، ج ۱۶، صص ۶۸ - ۷۳) و مقالاتی که به همین موضوع خاص پرداخته‌اند (یوسفی فر، «بررسی مصداقیّت مصرف اکثر اموال در امور خیریه، برای سفاهت عارضی (با نگاهی بر فقه امامیه)»، ۱۴۰۰ش)، مراجعه نمود؛ اما نکته مورد نظر این است که چنانچه چنین مصداقی را برای سفاهت در نظر بگیریم، مربوط به قسم سوم سفاهت یا به عبارتی سفاهت ناشی از عدم مبالات، و به طور خاص، سفاهت ناشی از بی‌مبالاتی به هنجارهای عرفی و عقلایی خواهد بود.

۶- کارایی و ثمرات تقسیم‌بندی پیشنهادی.

به نظر می‌رسد تقسیم‌بندی پیشنهادی بتواند به گونه‌ی بهتری پاسخگوی برخی مسائل فقهی باشد که برای حل آنها، تفکیک میان انواع سفاهت لازم باشد؛ به عنوان نمونه، به برخی از این موارد اشاره خواهد شد

۱-۶- در چگونگی اثبات و رفع حجر سفیه

اختلافی میان فقها وجود دارد مبنی بر اینکه برای محجوریت شخص سفیه، آیا احتیاج به حکم حاکم وجود دارد یا خیر؟ درواقع، سؤال از این است که به صرف مشاهده علایم سفاهت آیا میتوان او را محجور قلمداد کرد یا اینکه باید منتظر صدور رأی از جانب حاکم ماند؟ در هر صورت نیز، رفع محجوریت از کسی که رشید گشته، آیا منوط به رأی حاکم است یا خیر؟ در این باره، به چهار رأی برمی‌خوریم: برخی حکم به حجر و خروج از آن را منوط به رأی حاکم می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۸۶ - محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۰۲ - علامه

حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۲۱۶). برخی هیچ کدام را مشروط به رأی حاکم نمی‌دانند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۹۶ - شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۵۹ - محقق سبزواری، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۵۸۷). برخی ثبوت حجر را منوط به رأی حاکم ندانسته، ولی رفع آن را مشروط به حکم او می‌دانند (شهید اول، موسوعه الشهید الاول، (کتاب اللعنه الدمشقیة)، ۱۴۳۰ق، ج ۱۳، ص ۱۴۲)؛ بعضی دیگر، برعکس رأی سوم، قولی را ذکر می‌کنند که بنابر آن، حجر را مشروط به رأی حاکم می‌دانند، ولی رفع آن را در گرو رأی او نمی‌دانند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۱۵۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۵۸۴)

البته محقق اردبیلی طی مطلبی در شرح ارشاد خود می‌فرماید که اختلاف مذکور فقط در مورد سفاهت عارضی مطرح است و سفاهت متصل به صغر در این بحث، اساساً مورد نظر نیست (محقق اردبیلی، بی‌تا، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۹، ص ۲۱۹ و ۲۲۵ - همچنین ن، ک: حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، صص ۱۳۳ - ۱۳۴). در هر حال، چه صرفاً سفاهت عارضی مدّ نظر باشد - که گویا به همین منوال است - و چه اعمّ از آن، مطلب قابل تأمل در این مسئله عدم وجود نصّ خاص و دلیل معتبر است، که سبب شده این حجم از اختلاف پدید آید. کسانی که قایل به عدم اعتبار رأی حاکم هستند، اغلب به اطلاق آیه "لا تَوْتُوا"^۸ استناد می‌کنند که در آن حکم به عدم ایفاء به نحو مطلق بوده و به چیزی مقید نگشته است؛ در مقابل، کسانی که قایل به اشتراط آن هستند، مضاف بر اصل و قاعده تسلیط، اظهار می‌دارند که سفاهت امری خفی است و تشخیص آن محتاج به اجتهاد حاکم است.

حال با در نظر داشتن تقسیم سه‌گانه فوق، شاید بتوان حکم به محجوریت و خروج از آن را به گونه‌ای دیگر سامان دهیم. و برای مثال حجر سفهای ناشی از صباوت و بلاهت را غیر محتاج به رأی حاکم بدانیم؛ و در این مورد علاوه بر وضوح اتّصاف به سفاهت در این اشخاص، در قسم اول به استصحاب حجر ناشی از عدم بلوغ نیز تمسک شود. اما در سفاهت ناشی از عدم مبالاة، چون که تعیین مصادیق آن امری مبهم و اغلب موضع سوء تفاهم و اختلاف نظرهای فراوان است، نیکوتر آنکه قایل به اشتراط رأی حاکم در هر دو مورد ثبوت و رفع حجر وی شویم.

۲-۶- در ضمانت اجرای معاملات سفیه

در باب اینکه رشد به عنوان یکی از شروط کمال متعاقدين، از شرایط صحت عقد است، تردیدی وجود ندارد؛ اما در مورد این مطلب که تصرفات مالی شخص سفیه آیا رأساً باطل هستند یا غیرنافذ، اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف ناشی از تفاوت دیدگاه فقها در رابطه با مبنای محجوریت سفیه است. آنان که عبارات سفیه را نامعتبر می‌شمارند، طبعاً قایل به بطلان معاملات او هستند؛ و کسانی که مبنای محجوریت سفیه را نه بی‌اعتباری قصد و عبارت، بلکه صرفاً حمایت از او می‌دانند، قایل به عدم نفوذ خواهند بود.

^۸. «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا». نساء (۴)، آیه ۵.

برخی چون شیخ طوسی، مبنای حجر سفیه را به نقصی که در عبارات او است، مرتبط می‌دانند و مبتنی بر آن، قایل به بطلان معاملات وی بوده و اجازه ولی را نیز بی‌اثر قلمداد می‌کنند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۲۸۶).. شهید اول مبنای حجر سفیه را از جمله امور مرددی می‌داند که انتخاب هر رأی در آن، سبب تغییر احکام متفرع بر آن می‌شود (شهید اول، موسوعه الشهید الاول (کتاب القواعد و الفوائد)، ج ۱۵، ص ۱۷۹). نگارندگان با در نظر گرفتن تقسیم سه‌گانه مورد بحث، قایل‌اند که مبنای محجوریت در اقسام مختلف سفیه متفاوت است؛ و دلیلی ندارد برای همه سفها مجبور به گزینش یکی از آن دو نظر باشیم؛ در نتیجه برای معاملات سفهای گوناگون شاید بتوان ضمانت‌های اجرایی مختلف در نظر گرفت. بدین صورت که در باب مبنای محجوریت سفیه، به نظر می‌آید که سفهای ناشی از بلاهت، اغلب از این حیث به مجنون شبیه‌ترند؛ و در نتیجه، باید مبنای حجر ایشان را بی‌اعتباری قصد و عبارتشان قلمداد کرده و قایل به بطلان معاملات ایشان شویم؛ چراکه بیان شد این دسته از سفها فاقد قوه تشخیص به عنوان رکن علمی مقوله رشد هستند. درمورد سفهای ناشی از عدم مبالغت روشن است که به قصد ایشان خللی وارد نیست؛ به دلیل اینکه واجد قوه علمی تشخیص بوده و صرفاً فاقد قوه عملی تدبیراند. در نتیجه مبنای حجر، صرفاً حمایت از آنان، در قالب جلوگیری از افساد مال خواهد بود. و متعاقباً معاملات محتمل النفع و الضری که از طرف ایشان انجام می‌گیرد را باید منوط به تنفیذ ولی دانست. اما درمورد سفهای ناشی از صباوت نیز باید قایل به تفصیل شد؛ چنانچه عرف ایشان را صاحب مقام تمیز - که مرتبه‌ای مادون رشد است - بدانند، قصد او را معتبر خواهد یافت و حجر وی را صرفاً از دید حمایتی ارزیابی می‌کند؛ اما اگر وی را صاحب قدرت تمیز نیابد، طبعاً قصدش نیز نامعتبر تلقی خواهد شد. بر این اساس، معاملات سفیه ناشی از صباوت در قسم نخست را غیر نافذ و در قسم دوم را باطل باید انگاشت.

۳-۶- در باب تعیین ولی و نوع ولایت او

در ابتدای مطلب حاضر، به اختلاف نظر فقها پیرامون این مسئله که ولی شخص سفیه کیست، اشاره شد. و نیز اشاره شد که مهمترین فایده تقسیم سفاقت به دو قسم متصل به صغر و سفاقت عارضی، در همین جا رخ می‌نماید. اینک و با ارائه تقسیم جدید، میتوان این مسئله را نیز مورد بازبینی قرار داد. مضاف بر اینکه چه کسی ولی شخص سفیه خواهد بود، موضوع دیگری که مطرح است، حدود ولایت و کیفیت اعمال آن است.

ولایت را در یک تقسیم‌بندی میتوان به دو نوع **ولایت اجباری یا استقلالی** و **ولایت انضمامی یا غیر استقلالی** تقسیم نمود. مراد از ولایت اجباری آن است که ولی فرد محجور مستقلاً بتواند در امورات مولی‌علیه خود دخل و تصرف کند و رضایت مولی‌علیه محلی از اعراب نداشته باشد؛ برای مثال ولی به صلاحدید خود از جانب مولی‌علیه معامله کند یا حتی در صورت نیاز برای او اقدام به اختیار زوجه نماید (فاضل هندی، ۱۴۱۹ق، ج ۷، صص ۷۰ - ۷۱). و اما منظور از ولایت انضمامی آن است که حدود تصرفات ولی محدود باشد به رضایت و رغبت مولی‌علیه؛ و در نتیجه، برای هر عمل حقوقی، دو گانه رغبت مولی‌علیه و اجازه ولی هر دو شرط باشند.

بی‌تردید مطالب مرتبط با ولایت و گونه‌شناسی آن نیز همچون مسئله ضمانت اجرای معاملات سفیه، در یک پیوستگی کامل با مبحث مبنای محجوریت قرار دارند؛ سفیه ناشی از بلاهت را چون دارای اختلال شعوری و

فاقد قوه تشخیص دانستیم و مبنای محجوریتش نیز عدم اعتبار قصد بیان شد، شایسته آن است که ولایت بر او از نوع اجباری و استقلالی باشد. درمورد سفیه ناشی از عدم مبالغت نیز چون وی دارای قوه تشخیص است و درک و تمیز در نفس او به خوبی عمل می‌کند، نمی‌توان وی را بر عملی حقوقی اجبار نمود؛ در مورد سفیه ناشی از صباوت نیز می‌توان به شرح مذکور در مورد پیشین قایل به تفصیل شد.

۴-۶- جواز وکالت سفیه در عقود مالی

مسئله جواز وکالت سفیه از جانب سایرین در عقود مالی نیز می‌تواند مورد توجه و بازپژوهی قرار گیرد. اغلب فقها وکالت سفیه به منظور اجرای صیغه و حتی انجام معاملات مالی برای سایرین را صحیح و بلا اشکال دانسته‌اند. ایشان چون سفیه را به خلاف مجنون، مسلوب العبارة نمی‌دانند، معتقدند که تنها مانع قابل فرض برای صحت چنین معاملاتی، محجوریت او نسبت به امور مالی است؛ حال آن که این محجوریت صرفاً به خاطر حمایت از او و جلوگیری از افساد اموالش جعل شده است؛ بنابراین، در فرضی که او از جانب سایرین وکیل شده باشد تا معامله‌ای را انجام دهد، با توجه به اصل عدم اشتراط رشد در وکیل و عمومات جواز وکالت، منعی برای چنین عملی وجود ندارد.

چنین بیانی، علاوه بر آن که به خاطر غفلت از سایر مصالحی که در مبنای محجوریت باید مورد نظر باشند، مخدوش و ناکامل است، گویا صرفاً یک دسته از سفها را نیز مد نظر دارد. آنچه در مقام استدلال قایلین به صحت وکالت سفیه می‌بینیم، فقط اشاره به سفهای ناشی از عدم مبالغت است. در همین زمینه، برخی فقها ضمن قائل شدن به جواز، این احتمال را طرح نموده‌اند که فردی در مصرف اموال خود تسامح داشته باشد اما در خصوص اموال دیگران این گونه نباشد؛ یا هنگامی که ثمن یک معامله برایش تعیین شود، وکالتاً بتواند آن معامله را انجام دهد (محقق اردبیلی، بی‌تا، «مجمع الفائدة و البرهان»، ج ۹، ص ۲۱۰).

مسئله اینکه سفیهی نسبت به اموال خودش اهل تسامح باشد، ولی در اموال سایرین مواظبت و مراقبت کند، نشان می‌دهد که مراد از آن، سفاهت ناشی از بلاهت نیست؛ چراکه در چنین سفیهانی به علت ضعف قوه درک و تشخیص، تفاوتی میان اضعاء مال خود و دیگری نیست. اما سفیه ناشی از عدم مبالغت، اگرچه در اموال خویش ممکن است مسامحه ورزد، ولی چون دارای قوه تشخیص است، غالباً نسبت به اموال سایرین حساسیت به خرج می‌دهد.

حاصل آن که ضمن عنایت به اقسام سه‌گانه سفاهت، شاید بتوان گفت که وکالت سفیه ناشی از بلاهت، به علت نقص عبارت او، مردود است. ولی در سفاهت ناشی از عدم مبالغت، چنانچه مبنای محجوریت را فقط حمایت از ایشان در نظر گرفتیم، باید معتقد به صحت وکالت و معاملات نیابتی آنان باشیم. و اگر در مبنای محجوریت را مصلحت قوام معاملات و تقویت بنیان‌های اقتصادی در نظر بگیریم، حکم به جواز وکالت ایشان نیز مشکل می‌نماید؛ مگر آنکه محدوده‌ی اختیارات وی به گونه‌ای مشخص شود که احتمال ضرر معاملاتی وجود نداشته باشد.

مضاف بر این موارد، ثمرات دیگری نیز در این تقسیم‌بندی قابل تصورند؛ مثلاً اگر شخصی بدون اجازه از جانب ولیّ شخص سفیهی که حجر او اثبات شده، به انجام معامله با او اقدام ورزد، چنانچه هنوز عین مورد معامله در ید سفیه باقی مانده باشد، می‌تواند ظاهر معامله را بهم زده و آن عین را مسترد سازد. اما چنانچه عین در ید او تلف شده باشد، در اینکه آیا فرد سفیه ضامن است یا تلف از مال طرف دیگر معامله باشد، اقوال متعددی مطرح است. برخی میان فرض علم و جهل طرف معامله تفاوت می‌گذارند و برخی میان عقودی چون بیع - که عقد تملیکی است و در آن تسلیط به نحو مطلق صورت می‌پذیرد - با عقودی چون ودیعه و عاریه - که عقودی اذنی و عهدی‌اند و تسلیط در آنها مقید به حفاظت است - قایل به تفکیک هستند؛ و هکذا تقسیمات و تفریعات گوناگون دیگر که بحث مبسوطی را می‌طلبد. حال، چنانچه اقسام سه‌گانه سفاهت را یک به یک موضوع این مسئله لحاظ کنیم، به احکام متفاوت و متناسبی دست خواهیم یافت.

نتیجه.

با توجه به آنچه در مقاله مورد بحث و بررسی قرار گرفت، گزاره‌های زیر را می‌توان به عنوان نتایج بحث مطرح نمود:

- ۱- مفاهیم رشد و سفاهت، دارای معنای اصطلاحی و تخصصی بوده و خاستگاه عرفی آنها نمی‌بایست منجر به این استنتاج شود که برای تبیین مفهومی و مصداقی آنها می‌توان به حکم عرف بسنده نمود؛ نسبت سفیه فقهی و سفیه عرفی را می‌توان عموم و خصوص من وجه دانست.
- ۲- مفهوم عدالت را نمی‌توان از ارکان تحقق رشد دانست؛ اما تداوم یافتن مصرف مال در امور حرام به گونه‌ای که عرف آن را مصداق تبذیر و اسراف قلمداد کند، مانع از اتصاف فرد به صفت رشد خواهد شد.
- ۳- در خصوص احکام مربوط به سفیه می‌بایست به تفاوت‌های مهم «سفاهت ناشی از صباوت»، «سفاهت ناشی از بلاهت» و «سفاهت ناشی از عدم مبالات» تفکیک گذارد تا از خلط بحث پیشگیری شود. مثلاً ثبوت و رفع سفاهت‌های ناشی از صباوت و بلاهت را می‌توان غیرمحتاج به رأی حاکم دانست؛ اما در سفاهت ناشی از عدم مبالات که تعیین مصداق آن امری مبهم و اختلافی و تا حدی سلیقه‌ای است، قائل به اشتراط رأی حاکم در هر دو مورد ثبوت و رفع حجر وی شد. همچنین می‌توان گفت که وکالت سفیه ناشی از بلاهت، به علت نقص عبارت او، مردود است. ولی در سفاهت ناشی از عدم مبالات، چنانچه مبنای محجوریت را فقط حمایت از ایشان در نظر گرفتیم، وکالت و معاملات وکالتی آنان را می‌توان محکوم به صحت دانست.
- ۴- در خصوص نوع ولایت بر سفیه، می‌توان گفت که ولایت بر سفیه ناشی از بلاهت از نوع اجباری و استقلالی است. درمورد سفیه ناشی از عدم مبالات نیز چون وی دارای قوه تشخیص است، نمی‌توان وی را بر عملی حقوقی وادار نمود.

۵- به نظر می‌رسد می‌توان در عرض مفهوم سفیه و مجنون، اصطلاح «ضعیف» را نیز پیشنهاد داد که دربرگیرنده‌ی افرادی است که مشکلات شناختی و دماغی در حد کمتر از جنون دارند و برخی احکام سفیه شامل آنان خواهد شد.

سپاسگزاری: بدینوسیله از حمایت مالی معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه شهید چمران اهواز در قالب پژوهانه (SCU.TP1404.36809) در انجام این تحقیق تشکر و قدردانی می‌شود.

پیش از انتشار انوار است

فهرست منابع

- قرآن کریم
- ابن حمزه، طوسی، محمد ابن علی، محقق: محمد حسن، «الوسيلة إلى نيل الفضيلة»، مكتبة آيت الله العظمى المرعشي النجفي، قم، ۱۴۰۸هـ.ق.
- ابن دريد، محمد ابن حسن، محقق: رمزي بعلبكي، «جمهرة اللغة»، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۹۸۷م، چاپ اول.
- ابن زهره، حمزه ابن علی، محقق: ابراهيم بهادري، «غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع»، مؤسسة الإمام الصادق، قم، ۱۴۱۷هـ.ق.
- ابن فارس قزويني، احمد ابن فارس، محقق: محمد عبد السلام هارون، «معجم مقاييس اللغة»، مكتب الإعلام الإسلامي (مركز النشر)، قم، ۱۴۰۴هـ.ق، چاپ اول.
- ابن منظور، محمد ابن مكرم، «لسان العرب»، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، چاپ اول.
- ازهری، محمد ابن احمد، مقدمه: فاطمه محمد اصلان، «تهذيب اللغة»، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۱هـ.ق، چاپ اول.
- جوهری، اسماعيل ابن حماد، محقق: احمد عبد الغفور، «المصاحح»، دار العلم للملايين، بيروت، ۱۴۰۴هـ.ق، چاپ سوم.
- حسيني عاملي، محمدجواد ابن محمد، محقق: محمدباقر خالصي، «مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة»، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم (مؤسسة النشر الإسلامي)، قم، ۱۴۱۹هـ.ق.
- زبيدي، محمد ابن محمد، مصحح: علي شيري، «تاج العروس من جواهر القاموس»، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۴هـ.ق، چاپ اول.
- زمخشري، محمود ابن عمر، «اساس البلاغة»، دار صادر، بيروت، ۱۳۹۹هـ.ق، چاپ اول.
- شرتوني، سعيد، «اقرب الموارد في فصح العربية و الشوارد»، منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دار الأسوة للطباعة و النشر، تهران، ۱۳۷۴هـ.ش، چاپ اول.
- شهيد اول، محمد ابن مكي، پديدآورنده: رضا مختاري، «موسوعة الشهيد الأول (كتاب اللمعة الدمشقية)»، كتب الاعلام الاسلامي في الحوزة العلمية (معاونية الابحاث، مركز العلوم و الثقافة الاسلامية)، قم، ۱۴۳۰هـ.ق.
- شهيد اول، محمد ابن مكي، پديدآورنده: رضا مختاري، «موسوعة الشهيد الأول (كتاب القواعد و الفوائد)»، كتب الاعلام الاسلامي في الحوزة العلمية (معاونية الابحاث، مركز العلوم و الثقافة الاسلامية)، قم، ۱۴۳۰هـ.ق.
- شهيد ثاني، زين الدين ابن علي، «مسالك الأفهام إلى تنقيح شرايع الإسلام»، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۳هـ.ق.
- شيخ طوسي، محمد ابن حسن، محقق: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، «الخلاف»، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۴۰۷هـ.ق، چاپ اول.
- شيخ طوسي، محمد ابن حسن، محقق: محمد باقر بهبودي، «المبسوط في فقه الإمامية»، مكتبة المرتضوية، تهران، ۱۳۸۷هـ.ق.
- شيخ طوسي، محمد ابن حسن، مصحح: حسن موسوي خراسان، «تهذيب الاحكام»، دار الكتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷هـ.ق، چاپ چهارم.
- صاحب ابن عباد، اسماعيل، محقق: محمدحسن آل ياسين، «المحيط في اللغة»، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۱۴هـ.ق، چاپ اول.

- صاحب جواهر، محمد حسن ابن باقر، مقدمه: محمود هاشمی شاهرودی، «جواهر الکلام (فی ثوبه الجدید)»، مؤسسة دایرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، قم، ۱۴۲۱ هـ ق.
- طباطبایی کربلایی، سید علی ابن محمد، «ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل»، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۸ هـ ق.
- طباطبایی، محمد ابن علی (سید مجاهد)، «کتاب المناهل»، رونویسی شده از نسخه چاپ سنگی از مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم.
- علامه حلی، حسن ابن یوسف، «تذکره الفقهاء»، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ هـ ق.
- علامه حلی، حسن ابن یوسف، محقق: جعفر سبحانی و ابراهیم بهادری، «تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة»، مؤسسة الإمام الصادق، قم، ۱۴۲۰ هـ ق.
- علامه حلی، حسن ابن یوسف، مصحح: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة، «قواعد الاحکام»، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ هـ ق، چاپ اول.
- علامه مجلسی، محمد تقی، مصحح: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، «روضه المتّقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ هـ ق، چاپ دوم.
- عیاشی، محمد ابن مسعود، محقق: هاشم رسولی، «التفسیر (تفسیر العیاشی)»، مکتبه العلمیة الإسلامیة، تهران، ۱۳۸۰ هـ ق، چاپ اول.
- فاضل مقداد، سیوری حلی، مقداد ابن عبدالله، محقق: عبداللطیف حسینی کوهکمری، «التنقیح الرائع لمختصر الشرائع»، مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ هـ ق.
- فاضل هندی، محمد ابن حسن، «کشف اللثام عن قواعد الاحکام»، جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة بقم (مؤسسة النشر الإسلامی)، قم، ۱۴۱۹ هـ ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، محقق: ابراهیم سامرائی و مهدی مخزومی، گردآورنده: محسن آل عصفور، «العين»، مؤسسة دار الهجرة، قم، ۱۴۰۹ هـ ق، چاپ دوم.
- فیومی، احمد ابن محمد، نگارنده: عبدالکریم ابن محمد رافعی قزوینی و محمد ابن محمد غزالی، «المصباح المنیر»، مؤسسة دار الهجرة، قم، ۱۴۱۴ هـ ق، چاپ دوم.
- قطب راوندی، سعید ابن هبة الله، مصحح: احمد حسینی اشکوری، «فقه القرآن»، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۵ هـ ق.
- محقق اردبیلی، احمد ابن محمد، محقق: محمد باقر بهبودی، «زبدۀ البیان فی احکام القرآن»، مکتبه المرتضویة، تهران، چاپ اول.
- محقق اردبیلی، احمد ابن محمد، مصحح: علی پناه اشتهاردی و مجتبی عراقی و حسین یزدی، «مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان»، جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة بقم (مؤسسة النشر الإسلامی)، قم.
- محقق حلی، جعفر ابن حسن، محقق: عبدالحسین محمد علی بقال، «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام»، اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۸ هـ ق.
- محقق سبزواری، محمد باقر ابن محمد مؤمن، محقق: مرتضی واعظی اراکی، «کفایة الفقه (مشهور به کفایة الأحکام)»، جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیة بقم (مؤسسة النشر الإسلامی)، قم، ۱۳۸۱ هـ ش.
- محقق کرکی، علی ابن حسین، «جامع المقاصد فی شرح القواعد»، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۴ هـ ق.

- نراقی، احمد ابن محمد مهدی، محقق: مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه، «عوائد الایام»، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه (مرکز انتشارات)، قم، ۱۳۷۵ هـ. ش.
- یوسفی فر، حسین، «بررسی مصداقیّت مصرف اکثر اموال در امور خیریه، برای سفاقت عارضی (با نگاهی بر فقه امامیه)»، آموزه‌های فقه مدنی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره سیزدهم، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۰.

پیش از انتشار ناوبر است